



سال هجدهم
شماره ۶۷۷
شنبه
۱۹ شهریور ماه ۱۴۰۱
۱۳ صفر ۱۴۴۴
۸ صفحه
۲۰۰۰ تومان

ویژه شناخت شاعرانگی زهرا طاهری

دامن به خاک مرگ شد ماه

سردبیر ویژه نامه: رضا شبانکاره

با حضور

کیوان اصلاح پذیر
مرتضی جعفری
نسرین شکیبی ممتاز
افسانه نجومی
فرح نیازکار
و
زهرا طاهری



شهر معاصر ایران

بانوی هنجار گریز

مرتضی جعفری

دفتر شعر « دامن به خاک می کشد ماه » را در محفلی که با تنی چند از دوستان ادیبم گرد آمده بودیم، به یادگار، از بانوی سراینده کتاب هدیه گرفتم . بانویی باوقار و مهربان، اما با منش و روحیه‌ای دانشگاهی که پیش از این جز نامی از ایشان نشنیده بودم. نام کتاب برای من که زیبایی شناسی شعر و آرایه های ادبی همیشه دغدغه بوده است ، برای ورق زدن و خواندن وسوسه کننده بود. انتخاب یک جمله به عنوان نام دفتر شعر، کنایه دامن کشیدن، تقابل ماه و خاک و جانبخشی موجود در ماه به عنوان نماد زیبایی و حرکت دامنکشان او، همگی نشان از آن داشت که سراینده کتاب به خوبی با فوت و فن شاعری آشناست.

در خلال گفتگو با بانوی شاعر ، دانستم که در آمریکا در دانشگاهی که ایشان تدریس می‌کردند ، مدتی این فرصت را داشته‌اند تا شاهد برگزاری کلاسی‌های شاملو و استقبال پرشور هواداران او از کلاس هایش باشند. آشنایی خانم طاهری با شاملو و معرفت ادبی ایشان که از حضور هرچند کوتاه در آن مغفل ادبی برای من آشکار شد ، مرا به تازگی کتابی در باب هنجارگریزی های فروغ فرخزاد نوشته بودم، بر آن داشت تا از زاویه بلاغت و زیبایی شناسی ، نگاهی نقدگونه بر این اثر داشته باشم .

کتاب از یک پیشگفتار و سه فصل تشکیل شده است که بنا بر توضیحات سراینده ، فصل اول، سروده های دهه شصت، فصل دوم، سروده های دهه هفتاد و فصل سوم، سروده های دهه هشتاد است که این فصل اخیر برای اولین بار چاپ شده است.با توجه به اینکه فصل سوم، آخرین سروده های شاعر است و قاعدتا باید پخته ترین و کامل یافته ترین فصل نیز باشد، فقط همین فصل مورد بررسی قرار گرفته و مقایسه زیبایی‌شناسی در فصل های آغازین و کشف روند پیشرفت های شاعر، خود موضوع بحث دیگری است که جای پرداختن به آن در این سخن نیست.

نقد زیبایی شناسانه کتاب :
در آغاز کتاب، جمله‌ای برای پیشکش آمده است؛ از این قرار : « پیشکش به خواهرم بدری که صبوری کوه است و تردی آینه «، زیبایی این کلام تنها در ارتباط نام بدری و عنوان کتاب و صمیمیت حاصل از ذکر نام کوچک خواهر نیست ، این زیبایی برخواسته از دو تشبیهی است که پی در پی در کنار هم قرار گرفته‌اند، اما در تضاد و تناقض با یکدیگر، نوعی از پارادوکس را ایجاد کرده‌اند ؛ کوه یا به عبارتی همان سنگ و آینه . واژه صبوری، ایهام تبادر دارد با واژه سبو و تداعی کننده اصطلاح رایج ماجرای سنگ و سبوست . صبوری و تردی نیز در بن‌مایه‌های خود، نوعی تناقض دارند. در واقع کسی که صبور است، نباید ترد و شکننده باشد. تردی آینه هم حس آمیزی است. ساختار شکل گرفته در این دو تشبیه نیز تازگی‌هایی دارد، هرچند به ظاهر این دو تشبیه از نوع تشبیه مفصل هستند که وجه شبه ذکر شده است، اما در واقع شکل تشبیه نوعی جان‌بخشی را نیز ایجاد کرده است؛ بدری مانند صبوری کوه و تردی آینه است نه مانند کوه و آینه؛ پس می توان پنداشت کوه مانند

های تبادر نیز در اشعارش بهره برده است که این خود می تواند به دلیل شخصیت دانشگاهی شاعر ، نشانه‌ای از تسلط ایشان به انواع آرایه‌ها باشد. نمونه برای ایهام دوگانه‌خوانی : « صدای همه فصل ها / بارانی است امروز / و زمزمه ها بارانی / و نگاه ها / چه عریان است جانم»
نمونه برای ایهام تبادر : « که زیر آماس پوستشان / نبض زمان / هنوز نیش می زند « که این تکرار حرف « ز » در کلمات و کلمه «نیش» « زنبور » را به ذهن متبادر می کند.

استفاده از نمادها:
بی گمان یکی از اصلی ترین تفاوت‌های شعر معاصر و شعر کهن استفاده بی شمار شعر معاصر از انواع نمادهای شخصی و عمومی است. این بهره گیری از نماد ها در شعر نو علاوه بر ایجاد یک ظرفیت و قابلیت تائیل معانی در شعر ، به نوعی زبان شعر نو را سیاسی و گاه اعتراضی کرده است .هرچند افراط در این موضوع سبب عدم برقراری ارتباط مخاطب با معنای روشن شعر و در نتیجه لذت بردن بیشتر از آن شده است. این نقص بزرگ به صورت آفتی همه گیر در غالب اشعار نوپردازان وجود دارد و بانو طاهری نیز از آن مبرا نبوده اند. در بسیاری از بندهای اشعار این کتاب نمی توان تصویر روشنی از نمادها و کلمات به دست آورد. نماد هایی همچون : « باران و ... »

تضمین های شعری :
بی شک تضمین کردن شعر شاعران دیگر می تواند جذابیت هایی را در شعر خلق کند ، اما قطع به یقین، کثرت تضمین های شعری بانو طاهری در اشعارش علاوه بر اینکه می‌تواند یکی از شاخصه‌های سبک ساز شعر ایشان به شمار آید ، برخاسته از شخصیت آکادمیک ایشان نیز هست.

نمونه : « چه عریان است جانم / که رگ و ریشه های در جدال با سکوت و صبوری اش / از ملال نمی ترسند / اندوه عشقشان حلال یاد «
استفاده از ترندهای رایج در شعر نو :
غالب ترندهای شعری رایج در اشعار شاعران نوپرداز به ویژه فروغ فرخزاد و شاملو در اشعار خانم طاهری نیز به چشم می‌خورد. ترندهایی مانند: تکرار حرف «واو» در آغاز مصراع ، تکرار کلمه و مصراع و یا حتی تکرار بند ، پایان دادن شعر با جملات و یا بندهای آغازین شعر همچون شعر « برف در آفتاب تموز « یا «خیمه شب بازی ساگامی »

حس آمیزی در ترکیبات، مانند : « این زمزمه

سال هجدهم |شماره ۶۷۷|شنبه |۱۹ شهریور ماه ۱۴۰۱



کوتاه / که می وزد «

الفتات از غایب به حاضر مانند : « کجایند / روزهای پرسه در مرصاد العباد / کجاست / تخت روان آدم بر دوش فرشتگان مقرب / کجایید / سنگ های کهن معبدها «، قافیه و ردیف سازی در بندها مانند شعر « خیمه شب بازی ساگامی » که تمامی بندها در پایان هم قافیه و هم ردیف هستند.

ترندهای مخصوص شاعر :
از برجسته ترین امتیازات و زیبایی های شعر بانو طاهری، ترکیب سازی های بدیع و متنوع و زیاد ایشان است . تقریباً هیچ شعری نیست در این دفتر که خالی از ترکیبات خودساخته شاعر باشد. این شاخصه خود بیانگر آن است که زبان شعری شاعر به نو علاوه بر ایجاد یک ظرفیت و قابلیت تائیل معانی در شعر ، به نوعی زبان شعر نو را سیاسی و گاه اعتراضی کرده است .هرچند افراط در این موضوع سبب عدم برقراری ارتباط مخاطب با معنای روشن شعر و در نتیجه لذت بردن بیشتر از آن شده است. این نقص بزرگ به صورت آفتی همه گیر در غالب اشعار نوپردازان وجود دارد و بانو طاهری نیز از آن مبرا نبوده اند. در بسیاری از بندهای اشعار این کتاب نمی توان تصویر روشنی از نمادها و کلمات به دست آورد. نماد هایی همچون : « باران و ... »

تضمین های شعری :
بی شک تضمین کردن شعر شاعران دیگر می تواند جذابیت هایی را در شعر خلق کند ، اما قطع به یقین، کثرت تضمین های شعری بانو طاهری در اشعارش علاوه بر اینکه می‌تواند یکی از شاخصه‌های سبک ساز شعر ایشان به شمار آید ، برخاسته از شخصیت آکادمیک ایشان نیز هست.

نمونه : « چه عریان است جانم / که رگ و ریشه های در جدال با سکوت و صبوری اش / از ملال نمی ترسند / اندوه عشقشان حلال یاد «
استفاده از ترندهای رایج در شعر نو :
غالب ترندهای شعری رایج در اشعار شاعران نوپرداز به ویژه فروغ فرخزاد و شاملو در اشعار خانم طاهری نیز به چشم می‌خورد. ترندهایی مانند: تکرار حرف «واو» در آغاز مصراع ، تکرار کلمه و مصراع و یا حتی تکرار بند ، پایان دادن شعر با جملات و یا بندهای آغازین شعر همچون شعر « برف در آفتاب تموز » یا «خیمه شب بازی ساگامی »

حس آمیزی در ترکیبات، مانند : « این زمزمه

سال هجدهم |شماره ۶۷۷|شنبه |۱۹ شهریور ماه ۱۴۰۱



این روزها آمارهای برخی مسئولان از بهبود شرایط آنچنان برای اکثر مردم غریب و تعجب برانگیز است
راستی را که هر شعر، ما را به جهان معنایی شاعر ره می نماید؛ جهان معنایی‌یی که یا زادهٔ رویا و تخیل آرمانی اوست و یا حکایتگر تاریخی که بر او گذشته است ؛ تاریخی که در سکوتی ژرف تا واگوشتن آن در بطن کلمات و در هیات شعر پنهان گردیده و درست، در قابی دیگر از تاریخ، زاده می شود تا بماند به یادگار؛ انسان که تلخکامی آن در رگ و ریشه راوی، پا گرفته و یا شادکامی آن، در کامه جان خوش نشسته است... «دامن به خاک می کشد ماه» واگویه های شاعری است که در دهلیز نمور تاریخ، ما را به صبوری کوه و تردی آینه، می خواند.

زهرآ طاهری در «اندوه شرحی خرداد»، « خرداد ماه بی بارش»، «ظلم کور» و «آماس» راوی مویه های رنجی می شود که هنوز، تاول های کهنه اش او را نیش می زند و صدایش را به سرخی دل ساخته، حجم درد نشسته بر شانه هایش را بر اسپید کاغذ و اشکافت قلم، می نشاند. در «سنگ های کهنه معابد»، «روزهای پرسه های بی سرانجام» و «در میانسالی افرای کهن» حسرتی را به یاد می آورد که راوی شعرهای «دامن به خاک» آن را به تجربه نشسته و گویی بر آن است تا با نواهنگی محزون و صدایی اشک خورده، آن را به زمانه بشناساند و در قابی از طعنه های مجازی به شکایت از آن برخیزد.

زهرآ طاهری بی آنکه تاریخ گریز باشد، به تمامی نمادها جنگ می زند تا عمق مایع را در رستخیز سرودن، بر تار و پود بنشاند؛ انسان که در خاطر، حفظ بماند. این گونه است که شبلیان به شعرش راه می یابند و خود در هیات سامریان، ستاره در سبد می ریزد.

هوشیار باشیم!!!

نیمی از خانواده ها، پنج سال دیرتر از اعتیاد فرزندان خود مطلع می شوند.



معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری استان بوشهر

از ماه به

خاک...

کوتاه نوشتی بر شعر زهرا طاهری

فرح نیازکار

و رویش، اندوهی غریب، از دوردستان، سرزمین قلب او را در احاطه دارد:

سایه ام را

بر تخته سنگی پهن می کنم؛
یک دشت نگاه

پیش رویم سبز می شود

گر چه دستی به شعبده تحمل بر می آورم،

اما ،

زمین از برکت حضور تو خالی است...

بخش پایانی کتاب را فصل اول تشکیل می دهد؛ با تصاویری نمادین و غریب از اندوهی حلاج وار که پاییزی مخوف را در تاریخ راوی رقم زده است.

تعبیر استعاری، مجازها و کنایه ها در شعر زری طاهری، در رختی نو، اراده معنی می کنند تا شکافه های مکاشفه را بر او بگشایند؛ و واژگان کلامش که گاه پهلو به تعبیری آرکانیک می زند، شاعر را بر آن می دارد تا به تاریخ و اسطوره و نماد جنگ زند تا دلواپسی های زنگار گرفته اش را، پاورچین پاورچین، بر سگفرشی از فراموشی وانهد.

کتاب «دامن به خاک می کشد ماه» مملو از تاملات شاعر است درباره هر آنچه بر او رفته و یا در آمالش می گنجد. کلبوس هایی که هرگز او را رها نساخته و گذر زمان هم انگار نگذاشته که او از آنها بگریزد و امیدهایی که او را برای ادامه راه، به قدر کفایت، همراهی نموده است؛ و تعبیرش از هر دست؛ در این راه پر فراز؛ پر زور، نمود یافته است.

ابزار و لحن تصویرهایش، آشکار کننده بیان نمادین اوست که در دو سویه تاریکی و روشنائی؛ در ایستایی حزنش و پویایی امیدهایش، نمود یافته و ساختاری مستقل بدو بخشیده است. هنجارگریزی ها در عرصه واژگان و تعبیر و جملات، همچون: معبر بلوری یک روز ناتمام، شهد نور، داس آفتاب، قلب کوچک ترنج ها، مهتاب گر نکرده، پاره کردم، لاچوردی تخم مرغ های رنگین، نیشتر جرئت، گلبرگ های خون،پبله های آبیستن نور و ایهام های شاعرانه و تقابل های مفهومی در شعر زهرا طاهری، بر غنای شعرش افزوده است.

شعری از زهرا طاهری

چله



چهل بهار

تنهایی سبزا را بر گریه

به هم دوختم

بر چهل شاخهٔ کهن

خواب‌هایم را دخیل بستم

و نوازش دست‌هایم را

نذر آهوان زخمی کردم

بر آستانهٔ بیداریِ سپیده

بوی پیراهنت را

از خورجین کهنهٔ برادران دوازده‌گانه

ربودم

و چشم‌هایم را سرمه کشیدم

چهل بهار

حلول را چله نشستم

تا آینه‌های کامل حضور مرا

دریافتد

چهل بهار.

تا تو آمدی

بر گردهٔ باد سوار

روز از مفهوم زمان تهی می‌شود

و ساعت‌ها

بر دیوار می‌خشکد

چهل زمستان

آوازهایم را

خواهم بارید.

آگهی فقدان مدرک تحصیلی

مدرک فارغ التحصیلی اینجناب میثم لطفی نژاد فرزند خدارحم به شماره شناسنامه ۱۰۶۴صادره از تنگستان در مقطع کاردانی رشته الکترو تکنیک برق صنعتی صادرة از واحد دانشگاهی دانشگاه آزاد اهرم مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می باشد. از یابنده تقاضا می شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهرم ارسال نمایند.

نسرین شکیبی ممتاز

زهرا طاهری نویسنده ای اهل پژوهش در حوزهٔ زبان و ادبیات فارسی و پیش از آن شاعری آشنا به اسرار کلمات و دقایق و لطایف شعر فارسی است. «میلاد» و «پگاه نخستین» دو دفتر شعری وی در میان سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ است که به تازگی به همراه شعرهای متأخر شاعر در مجموعه ای به نام «دامن به خاک می کشد ماه» به دست مخاطبان شعر امروز رسیده است. این مجموعه که با فصل بندی معکوس از فصل سوم به فصل اول گردآوری شده، شامل شعرهایی است که بیش از هر نکته ای از توانایی زبان زنانه در جهت تولید معانی و مفاهیم شاعرانه و گسترش دایرهٔ مدلول هایی که خارج از حیطهٔ زبان و جهان در ذهن شاعر می زنند، خبر می دهد.

سروده های این مجموعه تصویری از ارزش های مطلق زنانه در جهانی است که با خرد شدن کلان روایت‌های مردانهٔ متعلق به دورهٔ پیشامدرن، زن رو به یک تنهایی عمیق و گاهی خودخواسته دارد. به بیان دیگر تنهایی در غالب شعرها یک «وضعیت» است که زمان و مکان را درمی نوردد و به مضمون جاری زندگی شاعر در جهانی که در آن سکنا دارد، تبدیل شده است.

تنهایی من هنوز نمی داند/ که رویاهای رزمش را/ در یقهٔ دریدهٔ پیراهنش پنهان کرد/ که در داغ ترین شب تابستان/ بی آنکه آفتاب بداند/ به تیرک های چوبی و خوشه های سریش/ میهمان کردند/ تنهایی من/ وزیدن پاییز را/ بر جان برگ/ از یاد برده است/ و هیچ نمی داند/ چه درختی بود که/ برگ هایش یکدست زرد می شد. و بی هیچ دلواپسی می ایستاد/ پشت پنجرهٔ کوچک اتاقی/ به تماشای/ «باد خنکی که از جنب خوارزم» وزان بود(طاهری، ۱۳۹۹: ۱۳۰).

شعر در یک چشم انداز کلی تفسیرکنندهٔ جهان است زیرا جهان را به کلمه تبدیل می کند و آن چیزی که به کلمات مبدل می شود، الزاماً خود جهان نیست بلکه جهان شاعر است. هوراس، شاعر رومی شعر را هدیهٔ خدایان می داند و افلاطون آن را حاصل قرارگرفتن شاعر در شرایطی که میوز، الههٔ بنام شعر، کلمات رازآلود را از جهانی دیگر برمی گیرد و به جهان ذهن و قلب شاعر می سپارد. شعر نگاه خاصی است به جهان که با ارتباط محکم و رموزی که با ساحت های فرآنسانی دارد و نیز با تصویر دگرگون شده ای که از واقعیت ها و فراواقعیت های زندگی ارائه می دهد، ارزشمندترین عواطف انسان را برای بشریتی که به زعم مارتین هایدگر در «فراموشی هستی» فرورفته است،ماندگار می سازد و با به باور رساندن این مفهوم که تو نمی توانی از واقعیت های در هم کوبندهٔ جهان بگریزی اما می توانی آنها را به مکان و مفهوم بهتری تبدیل کنی، واقعیتی به واقعیت های جهان می افزاید. در غالب شعرهای این مجموعه ماهیت خوش بینانهٔ جهان به‌علاوهٔ رنجی که در ذات آن تعبیه شده است، دستمایهٔ خیال

ورزی شاعر و خلق جهان شاعرانهٔ اوست. سروده ها همدلی خواننده را برمی انگیزد و وفق تفسیر متن را بر او معلوم می نماید تا این زندگی که باید آن را تا انتها برزد، در جهت معطوف به شعور شورمند هستی و انسانیّت زلال و بی شائبه پیش برود. این دست از سروده ها به کاویدن زندگی برای یافتن رویای زندگی می پردازد و شاعر با نوعی پیشگویی مادرانوی محتوای شادی و امید را بر شکل و شمایل اندوه آکنده می سازد:
جهان چه فراخ است/ آه/ و فرصت چه کوتاه/ وقتی ماه نمی تواند یکزمان/ بر دو ساحل این اقیانوس گسترده بنگرد/ اما دل بد مکن/ اندوه های کوچکت/ تو را به مرز دانایی می سپارند/ تا جهان را از درون ببینی/ چه شگفت/ چه شگفت/ دل بد مکن/ طوفان اشک هایت که بگذرد،/ آفتاب می زند/ عادت می کنی(همان: ۳۸).

شاعر در تمام شعرها با بازبینی جهان در جست وجوی محوری است که به زندگی جهت بدهد. او زنی پیوندهنده است که علیرغم انتظار توأم با رنج، می کوشد تا میان درون و بیرون نسبت و ارتباطی هرچند اندک، برقرار نماید:
تو دگرگونه زمین را خواهی دید/ بدانسان که مهر،/ خاک را/ و با ترک خوردن پوستهٔ گندم/ در نمناکی خاک/به شوق رستن و نور/ گره خواهی خورد/ و اسارت آب را/ تا آخرین کلام روانش/ خواهی خواند/ و بر تو/ وزش بید/ در نور دیگرگاه ماه/ بشارت رهایی خواهد بود(همان: ۱۵۱)

شاعر سویهٔ تراژیک جهان و زندگی را به خوبی درک نموده زیرا جهان خود را به شکلی کاملاً تراژیک به او نشان داده است. در چنین شرایطی آنچه که لوسین گلدمن می گوید، وی به یک «جهان بینی تراژیک» می‌رسد اما نکتهٔ مهم اینجاست که از بطن تراژدی او شعری و جهان شاعرانه ای حاصل می شود که خود نتیجهٔ شکلی خاص از زایش و زایندگی و نبوغ ناب زنانه است. شاعر در زمین و زمانه ای که انسان با گسترهٔ بی‌پایانی از هیچ ها گلاویز است، واقعیت های عریان هستی را به خواننده ای می نماید که در کشمکش مداوم با مؤلفه های جهان مدرن نسبت خود را با این واقعیت ها از طریق شعر بازمی یابد زیرا کلمات شعرها بر وجود یک جهان ناشناخته و دور از درک دلالت ندارند، آنها خود شاعر و حسن ناب شاعرانهٔ او هستند. شعرهای این مجموعه حول سه محور زنان، عاطفه و تخیل به وجود آمده اند. مبنای این سه مؤلفه، زبان است و شاعر عواطف و تخیلات زنانه را با زبانی که از تشخیص زنانه بهره می گیرد، بیان کرده است.

۱. زن، زبان و تجلی کلمات در زبان زنانه

در طول تاریخ ادبیات جهان شعر زنان به نوعی تک گویی درون ذهنی می ماند. که خود حاصل نوعی خودکاوی فردی در روزگاری است که انسان با حجم انبوهی از «هیچ» ها مواجه است. هویت به فردیت رسیدهٔ زن از طریق کلمات و تبدیل آنها به

شعر رابطهٔ او با تجربه ای وحی مانند که خود تجربه ای مردانه است را رقم می زند. درد زیستن و تلاش عبث انسان برای تغییر جهان به رنجی مبدل می شود که برآمده از ناممکنی تغییر جهانی است که عقلانیّت دکارتی مردمدار ابعاد و سویه های آن را تشکیل می دهد. زنان شاعر به عنوان بخشی از ابژه ای که در سیطرهٔ فاعل شناسا ـ مرد و جهان مردانه ـ قرار دارند، دغدغه های طبیعی در حاشیهٔ زندگی را به تجربه های شاعرانه تبدیل می کنند و جزء‌های ناشناختهٔ هستی و زندگی را به یاد می آورند:

دل بد مکن/ عادت می کنی/ به خردامه‌ها های بی بارش/ به نبودن جاچتری در پاکرد خانه/ به خلأ حس امنیّت/ و به شیشهٔ کوچکی/ که سهم آزادیمان از این اقیانوس عظیم را/ در آن می ریزیم/ عادت می کنی/ روز دل کشدن از نارنج های انبوهی/ که تاب نمی آوردند مستوری را/ در حصار خانه های شیراز/ من گمان می کردم/ عادت نمی کنم... (همان: ۳۸).

تبدیل شدن تجربیات آدمی به دقایق شاعرانه از امکانات بالقوهٔ زبان و استعدادهای پنهان آن در بیان احوال نفسانی است. آنچه چارچوب کلی و مختصات زبانی این مجموعه را تشکیل می دهد، تأثیرپذیری شاعر از زبان کهن شعر و نشر کلاسیک فارسی و نیز زبان شعر معاصر به ویژه شعر فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و احمد شاملوست. زبان شاعرانهٔ شاعر با پشتوانهٔ این سوبه از زبان پذیرفتار تصویرهایی است که زادهٔ خیال و عاطفه اند و در نسبت با زبان غیرشعر، وزن و ویژگی هایی را از آن خود کرده اند که آن را شاکسه مند نموده و حوزهٔ دلالت های کلمات بر جهان بیرون را افزایش می دهد. زنانگی شاعر و زبان زنانهٔ او در شعر از صفت «رهایی بخش» بهره می برد که خود به عنوان یک اصل نه در برابر جهان مردانه و ویژگی های آن قرار می گیرد بلکه منشأ ارزش هایی است که با دغدغه شناسی فلسفی و بررسیدن امکانات زبان برای بیان کردن این دغدغه ها نوع خاصی از جهان بینی و جهان نگری را بازمی

نمایاند که در طول قرن ها هدف زنان بسیاری برای بیان و ظهور مکنونات زنانه شان بوده است:
بیگاهان/ بغض گرفتهٔ دردی می بارد/ سنگین و بی امان/ من سرپناه بست گریزم را/ بر سر گرفته/ خود را به خواب گریزی بزرگ تر/ آلوده می کنم/ و آن گاه می بینم/ عشق آنچنان مرا به حلقه کشانده است/ کز پا برون نهادن یک لحظه اش،/ هنوز/ در وحشت همیشه بی تاریخ می مانم(همان: ۱۴۴).

در سروده های این مجموعه زبان ارتباط

و وسیع با جنسیت و روح جست وجوگر شاعر برای کشف درون‌مایهٔ رازآلود هستی دارد. درحقیقت زبان در ساحتی خاص استعدادهای پنهان خود را در قالب ویژگی هایی زنانه و زن مدار آشکار می سازد و برای نمود تصویری نازکترین نگاه

های شاعر به جهان پیرامون خود جلوه‌گری می کند:
دلّم تنگ است/ برای گیلّاس سرخ درشتی/ در انبوه برگ های به هم پیچیده،/ که خواب مرا/ به وسوسهٔ شیرین گزشتی می آشفت/ وقتی زندگی/ خواب های ناتمام بود/ و ظرف های نشستهٔ کنار پاشویه/ خاشاکی که از برف های آب شده/ در قدح عظیم سفالی/ شناور بود/ و دست های کوچکی/ که در انبوه پیچیدگی تاک/ از وسوسهٔ گس چیدن/ پر می شد(همان: ۱۵۷).

در تمام سروده های این کتاب، زن وجودی منتشر و فراگیر دارد و با عاطفه ای سرشار از شعر به مثابهٔ عرصه ای برای عرضهٔ توانایی های زبانی، عاطفی و خیالین خود استفاده می کند. در این چارچوب کلمات وزن سنگینی برای بیان عواطف شاعرانه و تعادل بخشیدن به دنیای ناموزون شاعر دارند و با آهنگ خاص خود در جملات و گزاره های عاطفی وی تجلی می یابند.

آن نخ نامرئی زیرینی که آنها را برای بیان یک مفهوم در چپنشی شاعرورزانه کنار هم قرار می دهد، عاطفهٔ سرشاری است که در تمام سروده های کتاب قابل‌حس علیرغم تاریکی ذاتی و فرسودگی شاعر در «دهلیزهای تو در توی زمان» در آن، به کاملترین شکلی که ممکن است در آن می زید تا جهان زندگی که خود رشته ای از مقدرات از پیش تعیین شده و نیز اتفاقات بر حسب تصادف است، بر قانون خویش بیرون دهدی او وجودی قاطع دارد اما او با کلماتی عاطفه آمیز و عاطفه انگیز این قاطعیت را برای رسیدن به مفهومی به نام زندگی در هم می ریزد و جهان زندگی را روشنایی می بخشد:

در زرفنای صیوری موروثی/ یکه/ جان می تند به دور نطفهٔ خورشید/ تا عشق/ لگام گسیخته/ پیله بشکافد/ لگام گسیخته می شکوهد/ زن/ .../ در پهن دشت یک خاک سترون/ گل بدرهای تشنهٔ رویش/ در انفجار تند شعر/ نطفهٔ صور/ از ریشه آوند به نور برکشیده/ لگام گسیخته از خاک جان می رهاند/ زن(همان: ۲۷).

یکی از مبانی عاطفه باورانهٔ سروده ها که ریشه در زنانگی و ذات زنانهٔ شعرها دارد، وجود رنجی مداوم در حاق هستی زن است که شاعر با کاوشی عاطفه برانگیز و تقلایی تکاپیوند در برابر آن می ایستد و به گنجی پذیرفتنی مبدلش می سازد:

وژشی بزرگ آنراهای موی بید را/ از صورت من پس می زند/ و نفس های مرا/ در سبکی شگفت شب/ رها می کند/ ریشه هایم در آب/ ساق ها تن کشیده بر کنارهٔ برکه/ دست ها شناور بر بی وزنی شب/ چه سیرام من(همان: ۳۱).

۳. خیال ورزی های زنانه و زایش و زمان در جهان اساطیری
میل بازگشت به اسطوره به ویژه اساطیر زردشتی و رسیدن به آن تمامیت از دست رفتهٔ انسان دست مایهٔ پردازش سروده هایی شده که انسان در آنها با اتصال



به نوعی بیکرانگی ازلی ـ ابدی به میل مفرط خود برای تجربهٔ زایش و ابدیت پاسخ می دهد. در این دست از سروده ها زن در برابر جهانی قرار می گیرد که علیرغم تاریکی ذاتی و فرسودگی شاعر در «دهلیزهای تو در توی زمان» در آن، به کاملترین شکلی که ممکن است در آن می زید تا جهان زندگی که خود رشته ای از مقدرات از پیش تعیین شده و نیز اتفاقات بر حسب تصادف است، بر قانون خویش بماند.

در سروده هایی از دفتر دوم مانند «سیرمغ، «چندین هزاره شیدایی اوشیدرامه» و «هزارهٔ سوم» حضور زنی را احساس می کنیم که در جهان امروزین مملو از روزمرگی و تکرار در جست وجوی ارزش های اصیل کهن خود را با اسطوره و مفاهیم اساطیری پیوند می زند. او نه با مفهوم کارکرد اسطوره ها در دنیای امروز و نقش پنهان آنها در زندگی و ساختار جوامع بشری، بلکه به امر «بازگشت به اسطوره» می پردازد.

شاعر در شعر سیرمغ ارتباط درونی و زنانهٔ خود با این هیأت شوکمند که در حماسهٔ ملی در قالب دایه ـای مهرورز بر زال ظهور می کند و او را پرورش می دهد در حماسهٔ عرفانی عطار ـ منطق الطیر ـ به جای خدا می نشیند، نشان می دهد و با توجه به آفتاب، پری در آتش افکندن، ماه و انتظار از هماهنگی پنهان این مفاهیم در جهت بازنمایی یک اسطورهٔ کهن و ارتباط روحی خود با آن خبر می دهد:

از بدرقهٔ آفتاب برمی گردم/ انبوه پرهای رنگینم/ در دست/ در آستان غروب/ اجاقی نطفهٔ نور در زهدان پاک شاعر در جهان می سازم/ و آتشی/ شوقی تلخ به دل/ پری به آتش می افکنم/ و در انتظار/ ماه را که بالا می آید/ دوره می کنم... (همان: ۷۰).

توجه شاعر در شعر «چله» به عدد چهل که خود در راز و رمز اعداد، از مفهومی قدسی ـ آیینی بهره می‌برد، از توجه ناخودآگاه

بررسی زبان، عاطفه و خیال ورزی های زنانه در شعر زهرا طاهری

(بررسی مجموعهٔ «دامن به خاک می کشد ماه»)

دوشند/ با تعجیل و خشم/ تندیس کاغذی بی بعدم/ به انتظار ماه/ که خواهد آمد/ و زیر بالش من/ حق حق را سر خواهد داد/ آن گاه که در ظلمت/ اهریمنان به تخم ریزی سرخوشند/ کار عشق را ساخته‌اند.

به تمامی(همان).
مفهوم زایش برای زن نه آنگونه که فریدریش نیچه آن را نمایش قدرت تلقی می کند بلکه تحقق موجودیتی است که در ساحت هنر مورد تأیید قرار می گیرد و برای زنان شاعر در لایه ای فراتر از زادن، باززایی هویتی است که از کلمات نشأت می گیرد. او در شعری به نام «سترونی» عدم زایایی خود را در نسردون و ننوشتن می داند و عدم زایش کلمات در وجود خویش را فرجام تلخ زنانگی خود قلمداد می کند:

چه حیف که دیگر نمی نویسم/ اگر می نوشتم/ پرند می شدی در شعرم/ لانه می شدم در دیوار چاه/ جلوه‌کنان به اوج ماه می رفتی/ .../ اگر می نوشتم قصهٔ حوا می شدم/ در رگ های کاتب کهن/ نافرمانی ام را/ بر پوست آهو پهن می کردم/ از «ویس» پُردلی می آموختم/ از «شیرین» دست رد به سینهٔ تو نهادن/ از مادرم/ سکوت/ چه حیف که دیگر نمی نویسم(همان: ۱۱۴).

جهان جامد مردانه سیالیت عواطف زنانه را که دارای شکلی از پویایی است، نمی شناسد و نسبت خود را با آنها قطع کرده است. زایش با خصلت خاص زناگی برساختهٔ عاطفی است که زن را در مجموعه ای بی‌وقفه از احساسات خود قرار می دهد. در سرودهٔ دیگری از این دفتر باز هم نطفه گرفتن باکره ای در آب و «عقوبت گمشدهٔ عشق» به عنوان تنها نجات دهندهٔ انسان درونمایهٔ محورین شعر را شکل می دهد:

به چشمه فروشد/ و کوهان بلور آب/ از رستگاهه گیسوان پریشش/ گذشت/ در خشکی وادی نیمروز/ صد قافله زانو زد/ و ناز لایلا/ را به نیم نگاهی از سر مهر/ طلب کرد/ تا زمین شکوهٔ نازایی فروبرد/ به چشمه فروشد/ به تمامی قامت/ و نور هزار سالهٔ یک نطفهٔ کهن/ از روح آب گذشت/ و تندی/ حضور باد و باران و آب و آتش را/ در لحظهٔ تبیدن یک قلب دیگر/ گره بست/ به چشمه فروشد/ بار گرفت/ در هزارهٔ آخرین/ که لاشهٔ زمین/ نام باران را/ از واپسین تلقین حتا/ در یاد نمی جُست/ و ریشه های ناپرسورد تاک/ در بدر ترزم باران بودند/ و نام قدیمی عشق/ در جندار حروف بی رحم سنگی، سربی، میخی/ فرسوده بود(همان: ۱۱۱).

مقولهٔ زمان نیز در این سروده ها در انگور/ بارگرفته از آب و نور(همان: ۱۰۴). نطفهٔ نور در زهدان پاک شاعر در جهان افسارگسیخته ای که ما در آن سکنا داریم و خانه ساخته ایم، فرجامی آنگونه که در اسطوره های ایرانی وجود دارد، نمی یابد: بر زمینی ناهنجار/ زانوانم را به دو صخرهٔ سرگردان/ چفت می کنند/ کمرگامه را به ساحتی دیگر که دنیای خیالین شاعر است، نقب می زنند؛ از زمان کران مند

تاریخی می گذرند و از روزنه ای مرموز، نگاه به عالمی دیگر، به فراسوی دنیای محسوسات می افکنند:

چرا از ویرانی نمی ترسم/ از شتاب عفریه ها هراس ندارم/ چگونگه سایه در سایهٔ رازآمیز افراها آمیخته ام/ و تقدس این تاول ها را دریافته ام/ که مُهر داغگاه راهند؟/ کسی دریافته ام/ که مقصد/ همین میانهٔ راه است؟/ و هم این لحظهٔ خاکی/ که سنگینی ده انگشت گره خورده را/ بر دوش می کشد/ دیگر/ زمان نمی‌گذرد(همان: ۲۱).

سرگذشت ویژهٔ شاعر در شعر در تصاویری پر ابهام و رازوار مشخصات زمان ازلی را در ذهن خواننده جلوه می بخشد و خصوصیات آن را روشن می نماید:

نگاه بر چه برگردانده بودم از تماشای تو/ که تنم را/ پاره پاره های بغض خورشید/ چهره خراشانید/ و جان من/ در دهلیزهای تو در توی زمان/ فرسود/ تا در سراسیم یک درهٔ بی امان/ همیشه معلق بماند/ به چه کار می آیند گیسوان من؟(همان: ۴۵).

شاعر با تمهیدات ویژه ای که زبان، عاطفه و قدرت خیال ورزی های شاعرانه در اختیار و انتخاب او قرار می‌دهد، تعریف خود را از زمان ارائه کرده و فلسفه ای خاص که ناظر به زمان است را در شعر خود بازمی‌نمایاند. این زمان همانگونه که از فجوای شعرها پیداست، یک زمان واقعی نیست و به عنوان یک امر درونی که بر مبنای «من» تعیین می شود، در جهان ذهنی گوینده جریان دارد:

روز از مفهوم زمان تهی می شود/ و ساعت ها/ بر دیوار می خشکند(همان: ۵۴).

شاعر در برابر مفهوم زمان که به شتاب فرومی رود و به گذشته تبدیل می شود می ایستد و به زمان بدون ساعتی توجه می کند که اصل مترتب بر نظم فصول و ماه ها در آن حرکتی بی شکل، خلسه وار و متفاوت نسبت به زمان بیرونی دارد. خواننده با یک زمان مثله شده که گذشته و آینده از آن گرفته است، مواجه می‌گردد که بر سرگردانی میان «دو هیچ»، آنگونه که مارتین هایدگر در کتاب «هستی و زمان» اشاره می کند، تأکید می ورزد:

و من/ تمام گاهشمارهای مکتوب را/ دربرهٔ در/ در پی دی ماه گشته ام/ و دلهرهٔ گنجشکان را/ از پوست ترکانیدن انار/ دریافته ام(همان: ۷۸).

خوانش توأم با دقت شعر نخست از دفتر سوم در جهت تبیین اندیشهٔ زمان گریز شاعر و توجه به شکل خاص و بدوند/ و نام قدیمی عشق/ در جندار حروف بی رحم سنگی، سربی، میخی/ فرسوده بود(همان: ۱۱۱). مقولهٔ زمان نیز در این سروده ها در مجموعه از کلمات، همانند اسطوره ها و آیین ها ریشه در اساطیری کهن دارند و راهی مرز تالاقی نورهاست... (همان: ۱۳).

واکاوی مجموعه شعر «دامن به خاک می کشد ماه»، نشر ثالث ۱۳۹۹

کیوان اصلاح پذیر

شعر، ثبت لحظه‌ی رهایی حرف‌های انباشته‌ی ضمیر ناخودآگاه انسان است که گاه رگه هایی از آن از ضمیر خودآگاهش عبور می کند و گاه بی‌واسطه در کلام می نشینند. این حرف‌ها بیانگر مجموعه‌ی حس و دانسته ها و تجربه های شاعرند و دیدگاهی که از آن به جهان می نگرد. حرف‌هایی که به دنبال راهی برای تجلی و شنیده شدن می گردند. اما حس در کلام نشست‌ی یک شعر خوب همیشه از حیطه‌ی کلیشه های زبانی به دور می ماند و دریافت آن به سادگی یک‌بار خواندن صورت نمی‌گیرد، چرا که شعر خوب باید خواننده‌اش را به کشف خویش بخواند. درست مثل معشوقی که از عاشق انتظار درک خود را از طریق نشانه های آشکار و معانی پنهان دارد. شعری که بازگوکننده و بیانگر معانی ذهنی شاعر نباشد، حتا در ایهام و ایهام هایی که ممکن است در خود داشته باشد، شعر نیست و شعرهایی که بیم و اضطراب و زیبایی‌شان نیازی به کشف شدن نداشته باشند، کلام‌های یک بعدی‌اند که هیچ‌گونه شگفتی و شهودی در خود نهفته ندارند و زبان و ذهنشان شعاری است.

شعر زهرا طاهری در «دامن به خاک می کشد ماه» از نشانه های آشکار و معانی پنهان فراوانی برخوردار است که با زبانی نسبتاً آرکانیک و فخم، ما را به کشف و درک لایه های زیرین خود می خواند. این مقاله نگاهی است گذرا به ساختار و محورهای اصلی ذهنی – زبانی شعرهای این مجموعه.

«در دامن به خاک می کشد ماه» می‌توان دو مشخصه‌ی روشن یافت که نقش مهمی در ساختار شعرها دارند:

الف) نشانه های بینامتنی: زبان شعرها با استفاده از نشانه های بینامتنی ادبیات کهن فارسی، خواننده را به سفر در ریشه های اندیشه و دیدگاه‌های ادبیات ایران می برد. این نشانه ها گاه به روشنی و گاه با ایهام اساطیر ایرانی، تعالیم عرفانی، باورها و رسوم مردم، و داستان‌های ادب فارسی را در برمی گیرند:

شعرهای سیمرغ، هزاره‌ی سوم، و چندین هزاره‌ی شیدایی اوشیدرماه بارگرفته از اساطیر ایرانی اند. آب تنی در هامون و مشخصاً نقش اوشیدرماه در زادن رهایی بخش زمین از تباهی، مرکز و محور اساطیر ایرانی در شعرهای «دامن به خاک می کشد ماه» است.

«به چشمه فرو شد/ و کوهان بلور آب/ از رستگاه گیسوان پریزش/ گذشت.» [هزاره‌ی سوم]

«یدن به آب سپردم/ در قحط سال عشق/ که آتشی/ قلبم را از نطفه های شفاف انباشت/ و از پشت عاشقان زمین/ یک دانه نور/ در زهدان من پیله بست./ هامون/ تیش زمین بود/ که نیض مرا/ از گوش‌های به زنگ نشست‌ی سلاخان/ می‌نهفت.» [چندین هزاره شیدایی اوشیدرماه]

«اهریمنام/ که نبرد مهلتی دادند/ صباچی چند./ خوشه های نور ترک می خورد/ که یال فرشته‌ی باران را/ بریدند./ به حش گسترده‌ی ماه/ که بر من گذر می کرد/ دست باختند.»

نگاهی به جهان شعری زهرا طاهری



[همان]

نشانه های باورها و تعالیم عرفان ایرانی را نیز به روشنی می توان در شعرهای برف در آفتاب تموز، بهت، میثاق نخست، پگاه نخستین، آماس، خلعت، و حیرت دید. این نشانه ها گاه در یک عبارت کوتاه و گاه در یک تصویر، حال و هوای شعر را دگرگون می کنند و درپچه ای به ذهن می گشایند که از آن نقش تعبیرهای عرفانی کهن پیداست. گویی زمانی گذشته است که شاعر از مرز این باورها عبور کرده است، اما نشانه ها را در ژرفنای زبان شعرش هنوز با خود می کشد:

«کجایند/ روزهای پرسه در مرصادالعباد/ کجاست/ تخت روان آدم بر دوش فرشتگان/ مقرب/ کجایند/ سنگلبهای کهن معبدها/ در روشنای زمزمهٔ آب/ زنگها/ آواز سکه ها/ که خدایان معابد را بیدار می کنند؟ ” [برف در آفتاب تموز]

”تو در هیات شبلی/ مرا به یک آه میهمان کردی/ که نه ازسر عشق بود/ نه درد./ گردبادی بود/ که از تودرتویی هزار حنجره گذشت./ در دهلیزهای بی انتهای تاریخ/ می پیچید..[حیرت]

«در پلهٔ چهارم وامی مانم/ به طلبکاری مهرگیاه نور/ و خورشید/ انگشتانش را/ برسپه ام مهر می کند/ تا در دورترین زاویهٔ جانم/ تکیه ای برای تو بسازد. / مرا / به سلک آفتابزبان می کشی.” [پگاه نخستین]

و همچنین ردپای قصه ها و داستان های ادب فارسی را می شود در شعرهای چله، فصل ماندگار، میراث، و سترونی شناخت:

” در فصل شعبده و حیرت/ بر سامریانی گذشتم/ که آفتاب ذرع کرده می فروختند/ و راه را/ بر ستارگانی می بستند/ که از خواب خاکیان/ بی دریغ می گذرند./ به هیأت سامریان درآمدم./ ستاره در سبد ریختم/ و به سودا/ مهتاب گز

نکرده پاره کردم.” [فصل ماندگار]

” پلنگان/ شوق جهیدن را/ در اندامهای کشیده/ فرو می خورند/ و از قله هایی بلند شب/مغموم فرود می آیند./ ماه صبر خود را می گیرد./ مرا نه سجاده ای که بر آب رود/ و پریشانی هفت دریایم/ پشت سر./ لحظه های خالی از معجزه/ و دروازهٔ متروک کنعانم/ روبرو ” [بهت]

”اگر می نوشتم/ قصهٔ حوا می شدم/ در رگهای یک کاتب کهن./ نافرمانی ام را/ بر پوست آهو پهن می کردم/ از ویس پردلی می آموختم/ ازشیرین دست رد به سینهٔ تو نهادن/ از مادرم/ سکوت./ چه حیف که دیگر نمی‌نویسم.” [سترونی]

برخورد شعر با این نشانه های زبانی ادب کهن فارسی، متغلاانه و کولاژگونه نیست بلکه اینها در تاز و پود شعر نشست و بصورت یک عنصر درونی در شعر نهاده‌ینه شده اند. در حقیقت شعر با تصرف در شکل، محتوای بینامتنیت را به روز کرده است یا به عبارتی راوی این نشانه ها در زبان امروز شعر نو فارسی گشته است. محورهای اصلی ذهنیت در شعرهای دامن به خاک میکشد ماه سه محور ذهنی باز را به روشنی می توان دید: الف) هجرانی و هجرت در سیزده شعر این مجموعه (چه ظلم کوری، چله، یاد، سیمرغ، فصل آخر، صورتی ارغوانی قرمز، سترونی، آماس، تابستان، تهگی، گذر، شیدایی وزیدن، خردادماه بی بارش) محورهای اصلی، هجران و هجرت است. شعرهای هجرانی با طبیعت به نوعی گره خورده اند که گویی در آن لحظهٔ شعر، گیاه و درخت و خاک و سنگ هم دلتنگ هجراتند: “روزهای خالی تاریک را/ به هم می دوزم./ هفته های کاغذی را/ به دیوار روبرو می چسبانم./ لحظه ها از حضور تو خالی اند/ و نسیم/ از گیسوان یید/ برگردهٔ خمودهٔ زمین می

تنهایی هم از یکی از مفاهیم شعری این دفتر است که در حس و هوای مهاجرت زاده می شود:

«تنهایی من/ از یاد برده/ گنجشکان پرگو را/ که حوصلهٔ خورشید/ به بیگاه سر می برند/ و شب می آمد/ بلند و کشیده/ آنگاه که من/ در تردید میان چهار و پنج گلبرگهای بنفشه/ مانده بودم/ و دلشورهٔ اینکه/ کدام آوند/ شیرهٔ خام می برد..» [پاییز]

عشق محور اصلی و ستون زبان و ذهن شعرهای دامن به خاک می کشد ماه است. تقریباً هیچ شعری در این دفتر نیست که درگیر بیان نامکرر حس دوست داشتن نباشد، حتی در شعرهای اندوهی. اما یازده شعر: حضور، برف در آفتاب تموز، بیداری، چندین هزاره شیدایی اوشیدر ماه، پگاه نخستین، هزاره سوم، بذر تندر بر عطش صحرا، پیله، میلاد، روایت، و رستن، کلام یکسرهٔ تجلی عشق اند. عشقی که مثل یک منشور در برابر نور، رنگها و بعدهای دیگرگونی دارد. در شعرهای طاهری با عشق بصورت خالص و انسانی آن روبرو هستیم. عشقی که همیشه در جدال و کشاکش “من” و “جان” تعریف خود را پیدا می کند. در این کشاکش عشق نیرویی ست که “جان” رها شده را از گردن حصارسازیهای “من” آگاه و خودآگاه حفظ می کند. “من” همیشه یک قدم عقب تر و مانند یک مغلوب، نظاره گر به سلطانی نشستن عشق در “جان” است. “من” نه توانایی شناخت زوایای پنهان “جان” را دارد و نه می تواند بی مرز و حصار دل به تجربهٔ جهان شیدایی سپارد و گویی همیناست که در این کشاکش، فتح را نصیب جان می سازد. در بسیاری از سروده های این دفتر شاعر خود از قدرت این حس شیدایی در شگفتی می ماند. شعر برف در آفتاب تموز بر محور همین شگفتی می چرخد:

“با جان من چه نسبتی دارد/ این حس جاری گنگ!/ دهلیزهای قلبم را می گشاید/ و پیش از آن که بدانم/ آنجا نشسته است به سلطانی! از پله های معبد پایین می آید/ کسی./ در کثانی های من راه می رود./ در سایهٔ افرا می نشیند./ و چرخهٔ آسیاب را/ به شگفتی می نگرد./ .. آه!/ این جنگ را/ کسی برده است/ ومن/ من مغلوب/ حتی توان گریه ندارم.”

عشق در دامن به خاک می کشد ماه رهایی بخش است، زاینده است، پیونده است، و تجربهٔ آن به هر بها که باشد، می ارزد. این باور شاعر را به روشنی می توان دریافت که جان انسان به برکت عشق است که ملال از چهره می زداید و بر سرگردانیهایش در هستی چیره می شود: “چه عریان است جانم/ که رگ و ریشه های در جدال با سکوت و صوری اش/ از ملال نمی ترسند/ اندوه عشقتان حلال باد./ .. بیداد می کند این جان./ راز زمان دریافته/ سرپیلهٔ چرای و چونی بشکافته، بی هیچ واهمه ای از من/ راهی مرز تلافی نوزهاست” [توسنی]

«نسیمی هشیار/ شیدایی وزیدن به جان من می ریزد/ از کفه سنگین ترازوهای کهنم/ برمی کند/ و از واهمه ام تهی می سازد. آخرین ماهی بیدار/ سرگذشت ماه و برکه را/ به خاطر می سپارد/ تا دست های مرا/ که راهی آن سوی آب هام/ در قصه ای شگفت قرمز، سترونی، آماس، تابستان، تهگی، گذر، شیدایی وزیدن، خردادماه بی بارش) محورهای اصلی، هجران و هجرت است. شعرهای هجرانی با طبیعت به نوعی گره خورده اند که سبکی شگفت شب، ریشه های در آب، ساقه های تن کشیده بر کنارهٔ برکه، و بیداری ماهی ها برای به خاطر سپردن سرگذشت ماه دارند و تصویر یکپارچه ای از گره خوردن جان انسان با زیبایی های طبیعت و آرامش دوست داشتن ساخته اند.

دیدگاهی که با زادن و خلق انسان شکل گرفته است، در ابعاد بیشمارش از عاشق تا معشوق و مادر و دختر بودن در شمار محورهای اصلی شعرهای این دفترند. این نشانه ها را می توان در جای جای کلام و مشخصاً در شعرهای تطهیر، خازن، میثاق نخست، میراث، مکاشفه، خلعت، خیمه شب بازی، و بر درگاه پشیمانی به روشنی دید. آنچه زن بودن را در شعر به یک محور اصلی ذهنی تبدیل می کند، خارج شدن از یک سلطهٔ تاریخی–فرهنگی–عرفی است. در بند اول شعر خیمه شب بازی، تصویر یک زن عروسکی که سایه ها باید دست ها و پاهایش را به حرکت وادارند، تصویر دلخواه عرف و فرهنگ است، اما از همان آغاز نشانه های روشن نوعی نافرمانی در برابر سایه ها را در شعر می توان دید:

”لگام گسیخته عشق می ورزد/ این صورتکی که دست هاش/ گوش به فرمان سایه هاست./ لگام گسیخته/ تن پوش پروا ز تن برکشیده.” نکتهٔ بسیار مهمی را که در دامن به خاک می کشد ماه نمی توان نادیده گرفت اینست که زن بودن در شعرهای این مجموعه تنگاتنگ است با شگفتی و غرور زادن. حس خلق کردن و زایش از محورهای اصلی کلام و تصویردر شعرهای این دفترند. بند زیر خطابه ای است عاشقانه از زادن و شیر دادن یک زن:

”سینه ام را/ در سپیده صیقل می دهی/.. و فراسوی خواب های تو/ سینه هایم از سپیده و مه رگ می کنند./ می بالی/ هست می شوی/ توان آینه ها را می شکنی ... در من می شکفی/ تا انفجار بی صدایی/ که در سکون لیخند من مهار می شود،/ پیمان صبوری من/ و ترکنازی تو/ باشد.” [میثاق نخست]

زایش و قدرت خلقت زن در بسیاری از شعرهای این مجموعه از یک خصلت فیزیکی به شکوهی اساطیری می رسد و نمونه های آن را می توان در شعر هزارهٔ سوم دید که در آن، شعر بر محور اسطورهٔ ایرانی هامون است. زنی به چشمه فرو می شود تا بار بگیرد و یک خلقت و زایش دیگر جهان را از ظلمت و دروغ و تباهی برهاند:

”به چشمه فروشد/ به تمامی قامت./ ونور هزارساله یک نطفه کهن/ از روح آب گذشت/ و تندری/ حضور باد و باران و آب و آب و آب/ که در لحظه ی تپیدن یک قلب دیگر/ به گوش بست./ به چشمه فرو شد/ بار گرفت/ در هزارهٔ آخرین،/ که لاشهٔ زمین / نام باران را/ از واپسین تلقین حتی/ در یاد نمی گُشت/ و ریشه های قدیمی عشق/ در جدار حروف بیرحم سنگی، سربی، میخی/ فرسوده بود.” [هزارهٔ سوم]

زن بودن، نه تنها در پیچ و خم نشانه های اساطیری بلکه به صورت زمینی و ملموسش که عشق آدمیزادی به معشوق است هم جایگاه مهمی در شعرها دارد. نمونهٔ این عشق در شعر “بذر تندر بر عطش صحرا” است که در آن حس با شکوه دوست داشتن با کجدار و مرزیهای بسیاری وصف شده است. در این شعر زن و مرد یکدیگر را در یک درد مشترک درمی یابند و عشق نام رمز عطش و بارش می شود:

«دردی است که/ زیباییش را تو می دانی/ آنگاه که هوای تمامی زمین را/ برای نفس کشیدن کم می آوری/ و من می دانم/ آنگاه که گیسوانم را به عطش/ درآب دریا می شویم/ و بر بند افق پهن می کنم/ تا خواب هایم/ غرق موج های پاناگرفته باشند/ ... آنگاه که رهایی را/ در دستانم جرعه جرعه می نوشی/ بی آنکه از شکاف انگشتانم/ چیزی به هدر رود/ آنگاه که در عقیم ترین ثانیه سکوت/ بذر تندری می شوی/ بر عطش صحرا/.. ای عشق!/ از امتدادت

پلی می سازم/ بر خاک و آب و نور.” [بذر تندر بر عطش صحرا]

و البته زن بودن در شعرهای طاهری تنها در چهارچوب زادن و تجربهٔ عشق نمی ماند، تاریخی و زیستن در کوران تجربه های تلخ اضطراب های زمانه ودر یک کلام، عزادار بیداد زمانه هم چهره می نماید. این بُعد زن بودن نیز تصویر بسیارپر رنگ و گویایی در شعرهای دامن به خاک می کشد ماه دارد.. زنی که می زاید با مرگ و جنگ سر ستیز دارد و اندوه مرگ را تاب نمی آورد و در طوفان بیداد به سختی و تلخی می شکند. گرچه این زن همیشه دوباره می ایستد و ایمانش را به عشق از دست نمی‌دهد، اما اندوه این شکستن گاهی سنگین تر از بردباری اوست در شعر “تهگی” در چنبرهٔ مرگ ماندن همه چیز زندگی را به خلا و تعلیق کشیده است:

”شب که می آید/ تن من از گزش وحشت/ ورم می کند/ و ذهن من/ به سادگی یک خط/ از تمام نقطه های دلواپسی و درد/ می گذرد/ ... شب که می آید/ زمین را/ از زیر پای من می بُردن/ و در جستجوی نقطه شروع زمین/ مرا در خلا بی انتهای سیاهی/ رها می کنند/ و من در تعلیق فروافتادی بی انتها/ می چرخم/ می چرخم/ می چرخم/ و هیچ چیز تمام نمی شود/ و هیچ چیز شروع نمی شود.. اگر صبح بیاید/ با سایه ام/ سختی سخت برای گفتن دارم.” [تهگی]

نکته های مهمی که در بررسی شعرهای این دفتر نیایستی ناگفته بماند حس گره خوردگی شاعر با طبیعت است، و حس شادی ژرفی که هنگام تصویر کردن طبیعت، شعر را در خود می پیچد. ماه و درخت و آب و شاخ های بنه و سنگ و گیاه و کوهستان و ریشه و برگ و دریا و خورشید در شعر جان می گیرند و به ذهن و زبان شعر جان می بخشند. ماه در شعرها آفتد زنده است که در عبورش دامن به خاک می کشد و تمام صبر خود را می گیرد. به هراس و ظلمت، میراث ماه که روشنی است رهایی بخش است. ماه بر درگاه شب آه می کشد و حس گستردهٔ ماه بر جان شاعر عبور می کند.

سیر آفاق طبیعت شیرازهٔ شعرهاست و هرجا که طبیعت غایب است یا غمگین، اندوه به جایش می نشیند. خورشید هم تصویر بسیار روشنی در شعرهای این مجموعه دارد. در آسمان چهارم که بر اساس یک اعتقاد قدیمی جایگاه خورشید است، شاعر می ماند که دست مهر –که هم نور است و هم عشق– انگشتانش را بر سینه اش مُهر کند و بدینشان است که به سلک آفتابزیانی درمی آید که اسم اعظم عشق را یاد می گیرد.

سخن پایانی:

در یک نگاه کلی شاید بتوان گفت که دامن به خاک می کشد ماه در کوران ذهن و زبانی سروده شده است که شیدایی و در جستجوی یافتن رمز آن، اضطراب رویارویی با مرگ و نگاه به هستی از زاویهٔ این اضطراب، و دیدن طبیعت از درون را روایت می کند. درگیری مدام شاعر با “خویش” و فراز و نشیب های هستی نشانه روشنی است که ما را متقاعد می کند که شاعر بدون سرودن این شعرها نمی تواند ادامه حیات بدهد، گرچه سرودن هم از درد زخم هایی که هر انسانی ناچار به تجربهٔ آنهاست، و در جای جای شعر تصویر شده اند، نمی کاهد. شعری که برای حس رهایی از غلبهٔ یک شغفتگی یا اندوه نوش شده باشد، در انتقال آن حس به خواننده اش بسیار تواناست و از این رو، من شعرهای “دامن به خاک می کشد ماه” را شعر “طبیعت و اندوه و عشق” می نامم.

شعری از زهرا طاهری

یاد



روزهای خالی تاریک را

به هم می‌دوزم

هفته‌های کاغذی را

به دیوار روبرو می‌چسبانم

لحظه‌ها

از حضور تو خالی‌اند

و نسیم

از گیسوان یید

بر برگهٔ خمودهٔ زمین می‌ریزد

خلوت جنگل را

دیری است باد برده

سایه‌ام را

بر تخته‌سنگی پهن می‌کنم

یک دشت نگاه

پیش رویم سبز می‌شود

گرچه دستی به شعبدهٔ تحمل برمی‌آورم،

اما

زمین از برکت حضور تو خالی است

مورچه‌ها

زندگی روزانه‌شان را

بر تتهٔ درختی

رقم می‌زنند

پرنده‌ها

بر خطی از سایهٔ خویش

پرواز می‌کنند

میوهٔ کاجی

به فروافتادی

سکوت را

خراش می‌دهد

گرچه دستی

به شعبدهٔ تحمل برمی‌آورم،

اما

زمین از برکت حضور تو

خالی است

و من

قطره قطره

در خاموشی بزرگ

فرو می‌روم.

آگهی مفقودی

پروانه ساختمانی به شماره ۸۸۰۹ مورخه ۲۱/۰۸/۱۳۸۶ متعلق به آقای غلامحسین بحرانی مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

علیرضا پوررضا شهردار اهرم

از معبر بلوری واژه‌ها

مکت و مروری بر مجموعه شعر: «دامن به خاک می‌کشد ماه» سروده زهرا طاهری، ۱۳۹۵.

افسانه نجومی

این صورتکی که دست‌هاش
 گوش به فرمان سایه‌هاست.
 لگام گسیخته،

تن پوش پرواز تن برکشیده
 با این همه، نگاه شاعرانه-عاطفی طاهری به
 رویدادهای جهان پیرامون، در جای جای
 شعرهای این مجموعه به طبیعت گره می‌خورد.
 به واقع، حضور طبیعت و تعمیم جلوه‌های متنوع
 آن در گستره شعرها، با گرایشات حسی-
 عاطفی شاعر، به گونه‌ای تلفیق می‌شوند، تا
 مخاطب در تعاملی همدلانه، با فضای تغزلی-
 غنایی گسترش یافته در زبان آهنگین سطرهای
 شعر، همراه شود. به عبارت دیگر، نمودهای
 ذهنی-زبانی در امتداد تجربه‌های عاطفی
 شاعرانه است که توزیع معناهای متعارف را به
 عهده می‌گیرند. از طرف دیگر، حضور طبیعت
 و عناصر چهارگانه‌ی: خاک، آب، باد و آتش،
 به همراه موتیف‌های دیگری از طبیعت نظیر:
 خورشید، باران، نرگس، گندم، صخره، ماه، بهار،
 پاییز، زمستان، سبزه، نهر، سنگ، دریا، سحر،
 شقایق، نارنج، سپیده، صبح، جوانه، جنگل، لادن،
 شب، ستاره، شمع‌دانی، آفتاب، علف، آهو...
 همچنان که بار اصلی دایره‌ی واژگانی شعرها
 را شکل می‌دهند، نقشی محوری در فضا سازی
 و تصویرپردازی‌های شاعرانه را به عهده داشته،
 روایت‌های منتشر شده در شعرها را آن گونه به
 تصویر می‌کشند. تا هیچ سطری بیرون از دایره‌ی
 جهان‌نگری‌های منتشر شده در سطرهای خبری-
 عاطفی نوشتار، از مرکز ثقل معناهای غنایی دور
 نشود.

بدن به آب سپردم
 در قحطسال عشق.

که آتشی

قلبم را از نطفه‌های شفاف انباشت

و از پشت عاشقان زمین

یک دانه نور

در زهدان من پیله بست

ص ۱۰۳.

در این میان، بهره‌گرفتن از نمادها و تلمیحات
 اساطیری از شگردهای محوری شعرهای
 این مجموعه به شمار می‌آیند. - چه آن زمان
 که شاعر، به اشارتی از شعر حافظ به تضمین
 بهره می‌گیرد و چه آن هنگام، که به یاری بافت
 روایی کهن الگوها و کلان روایت‌ها، در رابطه‌ای
 بینامتنی، فضای نمادین منتشر شده در نوشتار را
 به بافتی تصویری بدل می‌کند. شگردی کارا، که
 به گسترش دلالت‌های ضمنی شعر کمک نموده،
 علاوه بر تقویت تأویل‌های اجتماعی، «من»
 فردی - شخصی را به سمت «فرامن» انسانی
 سوق می‌دهد.

به جستجوی آب

کودکانم راه هاجر را پی می‌زنند

و من

به جستجوی دانایی گمشده

به طور می‌روم

آن جا که مهتران زمین

از دفن ایزدان بر می‌گردند

هنوز می‌بارد

این سربگی گرفته انبوه

و چشم پنجره

از حسرت تراوش یک قطره نور

بارانی است

ص ۱۰۷.

الف)

مجموعه شعر: «دامن به خاک می‌کشد ماه»
 سروده زهرا طاهری، اگر چه در سه فصل مجزا
 گردآوری شده است و شعرهایی را در بر گرفته،
 که از دهه‌ی شصت تا دهه‌ی هشتاد سروده
 شده‌اند، اما هم‌سویی میان لحن ادیبانه - عاطفی
 با رفتارهای ذهنی- زبانی شاعر، بافت تصویری
 شعرها را، به شیوه‌ای هماهنگ در گستره
 نوشتار به پیش می‌برد. به واقع، بسط سویه‌های
 متعارف معنا، با همراهی زبان ادیبانه، نشان از آن
 دارد که طاهری، در گرایشات عاطفی-تغزل‌گرای
 سطرهای شعرش، نه به استفاده از ظرفیت‌های
 تازه‌ی بیانی وقعی می‌نهد و نه با آشنایی‌زدایی
 و یا تخریب کارکرد منطقی زبان و هنجارگریزی
 در محور معنایی، راهی برای اجراهای زبانی در
 سطرهای شعرش در نظر گرفته است. رویدادی
 متنی که سبب می‌شود، ساز و کارهای متعارف
 زبانی ادیبانه، که پیوسته روند شکل‌گیری
 معناها را در محدوده‌ی مضامین شاعرانه، مد نظر
 دارد، بتواند با توصیف وقایع، کار انتقال اندیشه
 را به مخاطب، از مسیرهای متعارفی دنبال نماید
 و تصاویر واضح و شفاف، بی آن که سطرها
 را از معنای قاموسی خود جدا کنند، معناهای
 حسی-عاطفی مورد نظر شاعر را در گستره‌ی
 شعرها، به نمایش گیرند. نمایشی عاطفی-روایی
 که طاهری، روال منطقی روایت‌های تغزل‌گرای
 شعرش را متناسب با بافت غنایی شعرها
 گسترش داده، کوشیده است، چشم‌اندازی از
 معناهای واضح و شفاف را متناظر با اندیشه‌های
 شاعرانه، هر چه صریح‌تر به مخاطب عرضه کند.
 به بیان دیگر، چینش واژه‌ها با نظمی هماهنگ
 میان تصاویر و محتوای گزاره‌ها، لفظ‌پردازی‌های
 ادیبانه‌ی «دامن به خاک می‌کشد ماه» را به
 نگارشی متعارف پیوند می‌دهد، تا مخاطب،
 روایتی خطی از جهان‌نگری‌های شاعرانه را
 در تک تک مونولوگ‌های عاطفی دنبال کند.
 در این میان، زبانیت تصویرگرای گزاره‌ها، با
 بهره‌گرفتن از رمانتیسمی فردی-انسانی، اندوهی
 شاعرانه را در میان فضا و درونمایه‌ی عاطفی
 شعرها می‌پراکند، که همین امر بر پررنگی غنای
 زیبایی‌شناسانه‌ی سطرها افزوده است. اگر چه،
 همچنان، گسترش لحنی تخطایی که در سطرها
 موج می‌زند، تا فضاها را روشن و شفاف
 زنانه-انسانی، ترویج افق‌های معنایی سطرها را
 عهده‌دار شوند، بافتار منطقی سطرها را در امتداد
 بیانیت تغزلی و عواطف شاعرانه، جهت می‌دهد،
 تا در ساختار روایی شعرها، مؤلفه‌هایی نظیر:
 عشق، زن، انسان، چشم‌اندازی از دغدغه‌های
 فردی، وضعیت روحی، نگرش‌های جهان‌گرایانه
 و تجارب زیستی طاهری را در گستره‌ی شعرها،
 به نمایش بگیرند.

لگام گسیخته عشق می‌ورزد

شعری از زهرا طاهری

خلعت



مرا سَرِ آزدن تو نیست

که مرا

خلعت «ضلوماً جهولا» پوشانیده،

آزردۀ امانتی عظیم آفریده‌اند

مرا سَرِ آشتن تو نیست

که زلالی آب روانی

و چهرۀ خویشم به غایت می‌نمایی

مرا اما

سَرِ دیدار تو نیز نیست

که به بیگاه آمده‌ای

صدای تو

نیم لالایی، نیم خروش

مرا

در امتداد خط زمزمه و فریاد می‌نشاند

تا این واژه‌های سرگردان

ترا بی‌بانه سر دهند

و نگاه تو

نیم آفتاب، نیم ظلمت

به تودرتویی حیرتم می‌کشاند

مرا سَرِ خستن تو نیست

که از تبار عشقه‌های کهنی

اما این تبرهای دیرینه

به تنگنای تردید ره نمی‌برند

و آدمیزادگان

تیغ بر حلقوم عشق نهاده

راهم را به مسلخ رقم می‌زنند

و از تباهی نفس‌هاشان

چهره عشق

به زنگار آینه‌ها آلوده می‌شود

مرا سَرِ دیدار تو نیز نیست

ص ۱۳۵.

ب)

به هر روی، زهرا طاهری در مجموعه شعر:
 «دامن به خاک می‌کشد ماه» بارویکردی غنایی-
 عاطفی و در امتداد حسیتی نوستالژیک نسبت
 به رویدادهای جهان پیرامون، زبانی شاعرانه
 را مبنای بازنمایی معنای محوری مونولوگ‌های
 منسجم شعرش قرار داده، با بهره‌گرفتن از
 موتیف‌های نمادین، زبانییت تغزل‌گرایانه را
 به یاری شگرد روایت در سطرها به گونه‌ای
 برجسته نموده است، تا بافت روایی گزاره‌های
 اندیشه‌محور شعرها، نمایی واضح از دغدغه‌ها
 و ذهن مشغولی‌های روحی-عاطفی شاعرانه را
 به نمایش بگیرند. اما آن چه در این مجموعه
 شعر، میان دال‌ها و مدلول‌ها می‌گذرد،
 شبکه‌ای همبسته از ارتباطات قراردادی
 است که ترویج دامنه‌ی معناهای واقعی را در
 گستره‌ی شعرها به عهده گرفته‌اند و همین امر،
 مناظری از تصویرسازی‌های متنی را جلوی
 دیدگان مخاطب می‌گشایند که اگر ایستا
 و ثابت به نظر می‌آیند تا با پیش فرض‌های
 ذهنی مخاطب، نزدیک‌ترین فاصله را داشته
 باشند. به دیگر سخن، فاصله‌گیری از زبان
 گفتار، بدون توجه به ظرافت‌ها و ظرفیت‌های
 تازه‌ی آن از سویی و برجستگی لحن ادیبانه
 با رویکرد به کارکردهای منطقی و قطعی زبان
 و همچنین حفظ ویژگی ارجاعی زبان از سوی
 دیگر، زبان شعرهای این مجموعه را به ابزاری
 برای انتقال تفکرات شاعرانه و توصیف
 رخدادها بدل نموده است. اگر چه خواننده
 در این مجموعه شعر، تأثیرپذیری‌های شاعر
 را از زبان و بیان شاملو، می‌تواند به وضوح،
 دنبال نماید.

در فصل شعبده و حیرت

بر سامریانی گذشتم

که آفتاب ذرع کرده می‌فروختند

و راه را

بر ستارگانی می‌بستند

که از خواب خاکیان

بی‌دریغ می‌گذرند

به هیات سامریان در آمدم

ستاره در سبد ریختم

و به سودا

مہتاب گز نکرده پاره کردم

ص ۵۸.

مأخذ:

طاهری، زهرا، ۱۳۹۵، دامن به خاک می‌کشد ماه،

نشر ثالث.